



درس تفسیر سوره مبارکه عبس - جلسه ۴

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) فَمِنْ شَاءَ ذَكَرَهُ (۱۲) فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ (۱۳) مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ (۱۴) بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ (۲۰) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ (۲۲) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳) فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) أَتَا صَبَّبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَبْثْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعَيْنًا وَقَضْبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۲)﴾

چند سؤال مطرح شد که چون در خود همین سوره مبارکه «عبس» مطالب آن هست بازگو کردن آنها بی‌نفع نیست. یکی اینکه اینکه گفته شد: «طَهَّرُوا أَفْوَاهَكُمْ فَإِنَّهَا طُرُقُ الْقُرْآنِ»<sup>۱</sup> گرچه این درباره اثنان و دندان‌ها هم آمده ولی حدیثی که معلل هست؛ یعنی علت در آن حدیث ذکر شد عناصر محوری از غیر محوری جداست، اگر فرمود: «طَهَّرُوا أَفْوَاهَكُمْ فَإِنَّهَا طُرُقُ الْقُرْآنِ» معلوم می‌شود عناصر محوری حدیث حلق است، فضای دهن است و زبان، دندان عنصر غیر محوری است زیرا دندان حرف نمی‌زند تلاوت نمی‌کند، گرچه لسان در هنگام تلاوت برخوردی که با دندان‌ها دارد، اگر دندان باشد این تلاوت ظریف‌تر است. اینکه فرمود «طَهَّرُوا أَفْوَاهَكُمْ» نظر مهم این حدیث این است که نه

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱، ص ۳۶۸.

غذای حرام وارد بشود، نه حرف شبهه‌ناک از این دهن بیرون بیاید که حلق مسئل است، فضای دهن مسئل است زبان مسئل است، نه دندان. با مسواک آن عناصر محوری مشکلشان حل نمی‌شود، گرچه مسواک ثواب دارد و اثر خاص خودش را هم دارد؛ اما در حد یک عنصر غیر محوری.

درباره معاد سؤال شده است که می‌شود گفت که کی بساط زمین برچیده می‌شود؛ لذا سؤال از «متی»، «أیان» و مانند آن درست است. پاسخ این است که این سؤال‌ها درست نیست گرچه سؤال کننده‌های جاهلی این سؤال‌ها را کردند، چون گاهی انسان سؤال می‌کند که مثلاً فلان مسجد کجاست؟ مسجد اعظم کجاست؟ می‌گویند در قم است. قم کجاست؟ در ایران است، ایران کجاست؟ در بخش آسیاست مثلاً آسیا کجاست؟ در فلان بخش کره زمین است، کره زمین کجاست؟ در فضا و هوا معلق است، هوا و فضا کجا معلق است؟ می‌بینید این سؤال بجا نیست، در زمان هم همین‌طور است، یک وقت می‌شود گفت فلان حادثه در چه زمانی اتفاق افتاده؟ در فلان قرن. فلان قرن در چه وقت است؟ در فلان روزگار و عصر. فلان روزگار و عصر در چه وقت است؟ در فلان مرحله تاریخی. فلان مرحله تاریخی چه وقت است؟ مثلاً وقتی که آسمان چنین بود، آسمان و زمین چه وقت چنین بود؟ اینجا «کی» بر نمی‌دارد. گاهی سؤال به جایی می‌رسد که نه «کی» جا دارد، نه «کجا» وقتی که قرآن بخش‌های پایانی سوره مبارکه «اعراف» جواب می‌دهد می‌فرماید اینها سؤال می‌کنند: ﴿يَسْأَلُونَكَ﴾ سؤال می‌کنند کی این کشتی لنگر می‌اندازد و مسافر را پیاده می‌کند؟ فرمود: ﴿ثَقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup> فرمود کل آسمان و زمین بساطش برچیده می‌شود نه جا برای «کی» است، نه جا برای «کجا». «کجا» سؤال از مکان است، «کی» سؤال از زمان است؛ یعنی ما یک زمان داریم که این در آن واقع می‌شود، زمانی که کل زمان بر چیده می‌شود «لا زمان» است وقتی کل مکان بر چیده

می‌شود این هم «لا مکان» است. این دو تا مطلب که مربوط به گذشته بود در همین آیات سوره مبارکه «عبس» مطرح است.

مطلب بعدی آن است که مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) پیشگام بود در بین مفسرین شیعه در دفاع جدی از وجود مبارک حضرت. اینکه ممکن نیست این ﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّى﴾ به حضرت برگردد و ممکن نیست مورد عتاب، خود حضرت باشد اصرار مرحوم شیخ طوسی، البته مفسران بعدی هم همین را پذیرفتند؛ اما اصرار ایشان این است که وقتی ذات اقدس الهی پیامبر را قبل از نزول سوره «عبس» به ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾<sup>۱</sup> معرفی می‌کند جا برای این توهم نیست که ﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّى﴾<sup>۲</sup> به پیغمبر برگردد. این دفاع جدی مرحوم شیخ طوسی است. بعد می‌فرماید اگر در بعضی از نقل‌ها آمده است آنها هرگز معتبر نیست آنها را باید کنار گذاشت.<sup>۳</sup>

مطلب دیگر آن است که در عرضه بر قرآن درست است که قرآن و عترت عدل هم هستند مرحوم کاشف الغطاء بزرگ را خدا غریق رحمت کند! قبلاً هم این نکته از ایشان نقل شد، این کتاب شریف کشف الغطاء یک کتابی است که برای ما طلبه‌ها باید بالینی یعنی بالینی باشد، ما مثل عروه با این کتاب باید مانوس باشیم نه اینکه هر وقتی جوهر یا جوهر از ایشان نقل کردند مراجعه کنیم، این جزء کتاب‌های بالینی ما باید باشد؛ یعنی هر کدام از ما یک دور باید این کتاب را ببینیم، از بس این کتاب علمی و شیرین است! جهت اینکه اگر آن کتاب روشن می‌شد ما نه حادثه کتاب شهید جاوید داشتیم، نه حوادث دیگر داشتیم. جای امام را مشخص می‌کند علم غیب امام را مشخص می‌کند، علم غیب سند فقهی نیست مشخص می‌کند، تصریح می‌کند به تمام جزئیات کربلا، وجود مبارک سید الشهداء (سلام

۱. سوره قلم، آیه ۴.

۲. سوره عبس، آیه ۱.

۳. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

الله علیه) عالم بود، آگاه بود، وجود مبارک حسن بن علی (سلام الله علیهما) از آن کوزه خبر داشت؛ اما علم غیب سند فقهی نیست.<sup>۱</sup> اگر این کتاب بالینی بود برای ما، ما نه حادثه شهید جاوید داشتیم نه در کفایه و امثال کفایه این مشکل را داریم؛ در آنجا باید ثابت بشود که قطع حجت است، علم حجت است؛ اما علم عادی و قطع عادی، این جزء نقص‌های اساسی اصول ماست، در اصول که می‌گوییم علم حجت است، قطع حجت است<sup>۲</sup> حتماً باید بحث بکنیم که علم امام (سلام الله علیه) برتر از آن است که در ردیف علوم دیگر قرار بگیرد و سند فقهی باشد. اگر این در بحث حجیت قطع ثابت بشود که امام غیب را «مما لا ریب فیه» می‌داند اولاً و علم غیب برتر از آن است که در ردیف علوم دیگر قرار بگیرد ثانیاً تا سند فقهی بشود ثالثاً.

منظور مرحوم کاشف الغطاء (رضوان الله علیه) این است که ایشان تصریح می‌کند قرآن بالاتر از امام نیست<sup>۳</sup> این «حق لا ریب فیه» حرفی درست است؛ اما در مقام ثبوت اینها عدل هم هستند، ولی در مقام اثبات ما اگر بخواهیم امامت امامی را حتی نبوت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ثابت کنیم در مقام اثبات طریق ما قرآن است، قرآن چون معجزه است می‌گوییم به این دلیل که این قرآن معجزه است و مانند ندارد، مثل ندارد، نمونه ندارد، پس آورنده‌اش پیغمبر است، اگر بین مقام ثبوت و اثبات فرق بگذاریم آن وقت معلوم می‌شود که عدل بودن قرآن و عترت سر جایش محفوظ است و قرآن هرگز بالاتر از امام (علیه السلام) نیست این هم سر جایش محفوظ است؛ اما در مقام

۱. کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (ط - الحدیثة)، ج ۳، ص ۱۱۳ و ۱۱۴: «أن الأحكام الشرعیة تدور مدار الحالة البشریة، دون المنح الإلهیة. فجهادهم وأمرهم بالمعروف ونهیهم عن المنکر إنما مدارها على قدرة البشر و لذلك حملوا السلاح و أمروا أصحابهم بحمله و كان منهم الجریح و القتل، و كثير من الأنبياء و الأوصیاء دخلوا فی حزب الشهداء و لا یلزمهم دفع الأعداء بالقدرة الإلهیة و لا بالدعاء و لا یلزمهم البناء على العلم الإلهی و إنما تدور تكالیفهم مدار العلم البشری. فلا یجب علیهم حفظ النفس من التلف مع العلم بوقته من الله تعالى، فعلم سیّد الأوصیاء بأن ابن ملجم قاتله و علم سیّد الشهداء علیه السلام بأن الشمر لعنه الله قاتله مثلاً مع تعیین الوقت لا یوجب علیهما التحفظ و ترك الوصول إلى محل القتل».

۲. کفایة الأصول (ط - آل‌البيت)، ص ۲۷۰.

۳. کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (ط - الحدیثة)، ج ۳، ص ۴۵۲: «أته أفضل من جمیع الكتب المنزلة من السماء و من كلام الأنبياء و الأصفیاء و لیس بأفضل من النبی صلی الله علیه و آله و سلم و أوصیائه علیهم السلام و إن وجب علیهم تعظیمه و احترامه؛ لأنه مما یلزم على المملوك و إن قرب من الملك نهاية القرب، تعظیم ما ینسب إلیه من أقوال و عیال و أولاد و بیت و لباس و هكذا؛ لأن ذلك تعظیم للمالك».

اثبات، ما بخواهیم امامت حضرت امیر را ثابت کنیم با آیه **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾**<sup>۱</sup> ثابت می‌کنیم، ما می‌خواهیم طهارت اینها را ثابت بکنیم به آیه تطهیر ثابت می‌کنیم، ما می‌خواهیم نورانیت وجود مبارک پیغمبر و امیرالمؤمنین (سلام الله علیهما) را که اینها یک نورند، ثابت بکنیم به آیه مباحله<sup>۲</sup> ثابت می‌کنیم، در مقام اثبات حرف اول را قرآن کریم می‌زند؛ لذا قرآن مرجع شد.

درباره مرجعیت قرآن سه نکته است: یکی اینکه روایاتی که از ائمه (علیهم السلام) نقل شده است یک وقت مثل زراره یا امثال زراره خدمت حضرت نشسته‌اند، بیگانه هم نیست، یک بیان نورانی از حضرت می‌شنوند، این دیگر لازم نیست به قرآن عرضه بشود، چرا؟ چون حضرت یک قرآن ناطق است وقتی سخن از قرآن ناطق شنیده می‌شود دلیلی ندارد که بر قرآن عرضه کنیم، چون صدورش قطعی است، جهت صدورش هم تضمین شده است، قطعی است؛ اما از این مرحله که بگذریم دو مرحله در پیش است یک مرحله همین نصوص علاجیه<sup>۳</sup> است که در کتاب‌های اصول فراوان ملاحظه فرمودید که اگر دو تا خبر متعارض بود حتماً باید بر قرآن کریم عرضه بشود آنچه که مخالف قرآن کریم است آن را باید طرد کرد آن که مخالف نیست آن را باید گرفت، پس مرجع در ترجیح و تقدیم «احد المتعارضین» بر دیگری قرآن کریم است، این هم در نصوص علاجیه است که در اصول مکرر ملاحظه فرمودید. قسمت دیگر روایت‌هایی است که اصلاً معارض ندارد آن را هم شما در بحث عرض بر قرآن ملاحظه بفرمایید ائمه (علیهم السلام) فرمودند هر چه که از ما نقل شده است حتماً بر قرآن عرضه کنید<sup>۴</sup> چون به نام دروغ جعل می‌کنند؛ اما به نام قرآن کریم هیچ دروغی جعل نمی‌شود، اگر کسی خدمت خود حضرت بود، صدورش قطعی باشد یا امر متواتری بود،

۱. سوره مائده، آیه ۵۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۶۱: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ».

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۶۹.

۴. ر. ک: التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵: «إذا جاءكم عنی حدیث فأعرضوه علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فاقبلوه و ما خالفه فاضربوا به عرض الحائط».

صدورش قطعی بود، جهت صدورش ثابت شده بود، آن دیگر عرض بر قرآن لازم نیست چون خودش از قرآن ناطق دارد می شنود؛ اما روایت هایی که به ما می رسد که ما در خدمت حضرت نیستیم، اینها را حضرت فرمودند که چون به نام ما دروغ جعل می کنند؛ ولی به نام خدای سبحان نمی توانند دروغ جعل کنند هر چه که از ما رسید بر قرآن عرضه کنید. پس مطلب را باید بر قرآن عرضه کرد؛ منتها عرضه بر قرآن دو گونه است یک وقت عرضه می کنیم؛ یعنی با فلان آیه، با فلان لفظ، با فلان عام، با فلان مطلق می سنجیم، یک وقت با پیام اصلی قرآن می سنجیم، عرضه بر قرآن تنها این نیست که ما فلان مطلب را با فلان آیه بسنجیم، بلکه فلان مطلب را اگر با محتوای کلی قرآن با پیام اصلی قرآن بسنجیم هم کار خودمان را انجام دادیم.

متشابهات را هم باید به محکمت سنجید فرق نمی کند، چون غالب روایت های ما شیعه این است که ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ به حضرت بر نمی گردد، بعضی از روایات است که دارد که به حضرت برمی گردد ما این روایات معارض است این روایات معارض را باید بر قرآن کریم عرضه کنیم عرضه این روایات هم به این نیست که مثلاً ما در یک آیه ای بالصراحه داشته باشیم که هرگز پیغمبر عبوس نمی کند، رو بر نمی گرداند، این لازم نیست؛ اما اگر از محتوای قرآن کریم، پیام قرآن کریم این مطلب دست بیاید که حضرت آن قدر فضایل اخلاقی دارد که در اوایل نزول آیات خدا به او می فرماید: ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾<sup>۱</sup> و در آیات دیگر هم دارد ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ﴾<sup>۲</sup> این در سوره مبارکه «انعام» است که مبدا این گونه از افراد را طرد کنی، برانی و مانند آن. از مجموع آیات قرآن به خوبی به دست می آید که حضرت در قله اخلاق کریمه است، آن وقت این دو تا روایتی که ما داریم؛ البته اینها «اکثر روایه» هستند، اشهر هستند، آن روایتی که از ما شیعه ها نقل شده که ضمیر ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ به پیغمبر

۱. سوره قلم، آیه ۴.

۲. سوره انعام، آیه ۵۱.

برمی‌گردد، این خیلی کمتر است نسبت به روایت‌هایی که سایر مفسران و علمای ما نقل کردند. گذشته از اینکه اینها «أصح سنداً» هستند، أشهر هستند، اکثر هستند، اگر هم خواستیم عرض کنیم بر قرآن کریم معنای عرض بر قرآن کریم این نیست که مثلاً در یک آیه این‌طوری باشد که پیغمبر اصلاً اهل عبوس کردن نیست، اهل تولی نیست؛ بلکه خطاب کلی پیغمبر، پیام رسمی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آیات قرآن به خوبی دست می‌آید که پیامبر چنین نیست که یک نابینایی که ﴿لَعَلَّهُ يَزْكِّي﴾ هست ﴿أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرُ﴾ است این را بگذارد کنار و به دنبال کسانی که آنها فقط قسمت برای اتمام حجت بود آن صنادید قریش را دعوت کردند، آنها را بر این مؤمن ترجیح بدهد.

بنابراین ما عرضه بر قرآن دو گونه است یک وقت ما عرضه می‌کنیم بر این عموم یا آن اطلاق؛ یک وقت عرضه می‌کنیم بر پیام کلی قرآن کریم، پیام کلی قرآن کریم این است که او در اوج کرامت‌های اخلاقی است. آن وقت روایت‌های دیگر تأیید می‌کند که حضرت با هر کس مصافحه می‌کرد تا آن شخص دستش را نمی‌کشید حضرت دستش را نمی‌کشید، این‌طور بود. هیچ وقت کسی ندید که مثلاً وجود مبارک حضرت با کسی بد رفتاری کند، بی‌مهری کند، او مظهر رحمت مطلقه الهی بود که ﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup> این‌طور رحمت جهانی ظرفیت تام دارد. حالا کسی آمده سؤال می‌کند حضرت ممکن است بفرماید که دو دقیقه صبر کنید ما سؤال اینها را جواب بدهیم بعد به سؤال شما؛ دیگر حالا عبوس کردن ندارد، روبرگرداندن ندارد، آن نقشه و مهندسی که در جلسه قبل گذشت پنج جهت فضیلتی که برای او هست، آنها همه را نادیده گرفتن ندارد.

بنابراین با این بیان مرحوم شیخ طوسی خیلی به جد حمایت می‌کند که هرگز ضمیر ﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّى﴾ به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر نمی‌گردد؛ مفسران بعدی هم البته همین‌طور هستند.

پرسش: ...

پاسخ: بله آن منافات ندارد برای اینکه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چون «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورُ نَبِيِّنَا»<sup>۱</sup> است اولین فیض اوست هر چه در جهان خلقت است به برکت اینهاست و زیر پوشش اینها هستند؛ اما در قوس صعود مرتب فرمودند فلان چیز را نمی‌دانی یاد بگیر، ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾<sup>۲</sup> ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ همین دستوری که ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا \* إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾<sup>۳</sup> که بخشی در سوره مبارکه «کَافٍ» است، فرمود: ﴿مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾<sup>۴</sup> تو اینها را نمی‌دانستی ما داریم به شما می‌گوییم تو اصلاً نمی‌دانستی ایمان چیست، این منافات ندارد به اینکه اخلاق آن حضرت در کمال اوج باشد. خدای سبحان می‌فرماید به اینکه اینها را کم‌کم ما به تو یاد دادیم تو اینها را نمی‌دانستی الآن بحث در علم حضرت نیست علم حضرت در قوس صعود تدریجی است ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾، ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ اما این با قوس نزول خیلی فرق می‌کند. در قوس نزول «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» فرمود «نُورُ نَبِيِّنَا» همه چیز زیر پوشش این علم است و حتی وجود مبارک آدم (سلام الله علیه) که از علوم اسما با خبر شد روی مظهریت اهل بیت (علیهم السلام) بود.

پرسش: ...

۱. رک: بحار الانوار (ط - بیروت)، ج ۱۵، ص ۲۸: «فَأَوَّلُ مَا خَلَقَ نُورُ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) ... خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)».

۲. سوره طه، آیه ۱۱۴.

۳. سوره کَافٍ، آیه ۲۴ و ۲۵.

۴. سوره شوری، آیه ۵۲.



پاسخ: بله، غرض این است که ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى \* وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾<sup>۱</sup> تو یک بچه یتیم بودی، فاقد همه امکانات بودی، راه را نمی دانستی همه همین طور بود؛ اینها «بالعرض» می دانند، مظهر هستند، آینه ذات اقدس الهی هستند، آینه که از خود چیزی ندارد به هر حال صاحب آینه را نشان می دهد.

پرسش: ...

پاسخ: بله لذا از آن به بعد ممکن نیست پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّى﴾ داشته باشد، چون در سوره «قلم» وجود مبارک پیغمبر را خدای سبحان «مع خلق عظیم» وصف کرده است بعد از اینکه همه علوم و معارف را به حضرت داد، فرمود: ﴿إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ آن وقت این «عبس» بعد از آن است حرف مرحوم شیخ طوسی هم همین است که چگونه سوره «قلم» که قبل از «عبس» نازل شد، خدا در آن سوره پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را وصف می کند به اینکه ﴿إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ بعد از یک مدت کوتاهی این حادثه پیش بیاید، قرینه گاهی لفظی است، گاهی عقلی، گاهی نقلی است، گاهی عقلی، اصلاً عقل برای همین است. اصرار مرحوم شیخ طوسی این است که مبدا که کسی چنین حرفی بزند که ﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّى﴾ به حضرت برمی گردد، البته بعدها هم مفسرین بعدی هم همین راه را ادامه دادند.

فرمود به اینکه این کتابی که شما در خدمت او هستید این از زمین برخاست، این از راه دور آمده و شما را هم به راه دور دعوت می کند. صدها فرشته در این کار سهیم بودند که این حرم امن قرآن محفوظ بماند، هیچ کسی از این شیاطین دسترسی پیدا نکنند.

قرآن مثل روایت نیست که معنایش از بالا، احکامش از بالا، لفظ را در اختیار انبیا و اولیا و مانند آن قرار دادند؛ فرمود این ﴿فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ﴾ صحیفه یعنی کتاب، در کتاب بود، مکتوب بود، ملفوظ بود، ﴿فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ﴾ مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ \* بِأَيْدِي سَفَرَةٍ \* كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾ تا به قلب مطهر حضرت رسید: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ﴾<sup>۱</sup> لفظاً و معناً از بارگاه رفیع، در طول مسیر به وسیله فرشتگانی که همه‌شان امین هستند سفیر هستند، کریم‌اند راه را طی کرد تا به دست شما برسد که شما را بالا ببرد. اگر این از جای بالا آمده برای اینکه جامعه را بالا ببرد، اگر از زمین بر می‌خاست که انسان را آسمانی نمی‌کرد، چون از راه دور آمده و از آسمان آمده انسان‌ها را آسمانی می‌کند و عده زیادی را آسمانی کرده است.

ببینید وجود مبارک حضرت امیر برای کسی حساب باز نمی‌کرد؛ اما در برابر بعضی از اصحاب و شاگردان خود خودش، شاگردان مثل حالا مقداد یا دیگری، فرمود او در چشم من خیلی بزرگ بود: «كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ»<sup>۲</sup> چون دنیا پیش او کوچک بود، این در چشم من بزرگ بود، من او را به عنوان مرد بزرگ می‌دیدم، مگر حضرت امیر برای کسی چنین حرفی می‌زند؟ چرا ما نباشیم؟ هیچ فرقی هم بین وجود مبارک حضرت امیر و حضرت که نیست و بین حیات و ممات ظاهری آنها هم که فرقی نیست، چرا ما این‌طور نباشیم؟! فرمود من او را که می‌دیدم مرد بزرگی را می‌دیدم، برای اینکه یک کار بزرگی را کرد، یک مطلب بزرگی را دنبال کرد.

فرمود این خیلی از راه دور آمده، از یک جای رفیع آمده، با جلال و شکوه آمده، این همه فرشته‌ها دو دستی این را نگه داشتند که آسیب نبیند، کسی کم و زیاد نکند تا قلب مطهر پیغمبر؛ این صحیفه بود، کتاب بود؛ مثل روایت نبود که معنا را خدا به اینها بدهد، لفظ را فرمود شما خودتان بگویید، بلکه صحیفه بود، کتاب بود، مکتوب بود، نوشته

۱. سوره شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، حکمت ۲۸۹.

بود، آمده در قلب مطهر. شما را همین راه می‌برد، اصلاً یک قاصد که آمده قصدش چیست؟ برای این است که ما را ببرد، راهنما هم همین استف کجا برویم؟ چگونه برویم؟ از چه راه شروع بکنیم؟ این قاصد آمده که ما را ببرد اگر کسانی حرف‌های این قاصد را گوش دادند، فرمود که اینها روحشان طیب و طاهر است: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾<sup>۱</sup> این برای چه کسانی است؟ برای شما مؤمنین است ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ همین است. این کتاب با این جلال و شکوه بر قلب کسی نازل شد که دارای ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ است و هرگز اهل عبوس و تولا نیست. معنای عرضه بر قرآن این نیست که ما یک آیه‌ای داشته باشیم که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «لا یعبس و لا یتولی عنه» این نیست، یک وقت است نه یک عمومی است، نه اطلاقی است که به آن مراجعه می‌کنیم، این درست است. یک وقت است که پیام کلی قرآن این را به دست می‌آوریم راهی که شیخ طوسی طی کرده است تا به علامه طباطبایی رسید این بود که چند روز قبل خدا به پیغمبر گفت: ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ بعد بفرماید: ﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّى﴾؟ فرمود هر چه دادیم دادیم نه ما می‌گیریم نه تو فراموش می‌کنی. به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود ما که نمی‌گیریم، تو هم که فراموش نمی‌کنی: ﴿سَتَقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى﴾<sup>۲</sup> حرم مطهر قلب حضرت از هر سهو و نسیانی مصون شد، فرمود تو چیزی را فراموش نمی‌کنی، ما اقراء کردیم، خواندیم، تو را قاری کردیم، دیگر فراموش نمی‌کنی که یک وقت کم بکنی ما گفتیم ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ ما اقراء کردیم، ﴿سَتَقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى﴾ چون ما اقراء کردیم، ممکن نیست تو فراموش بکنی آن خُلُقِ عَظِيمِ را یک وقت یادت برود بگویی ببخشید من عصبانی بودم این طور نیست.

پرسش: ...

۱. سوره فاطر، آیه ۱۱.

۲. سوره اعلی، آیه ۶.

پاسخ: آنجا که هست بله، اما وقتی که می‌آید ﴿فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ﴾ است، آنجا که هست ﴿وَإِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾<sup>۱</sup> در سوره «زخرف» است که ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ \* وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٍ<sup>۲</sup> آنجا لدنی است، آنجا اصلاً لفظ نیست، نه عبری است، نه عربی، نه تازی است، نه فارسی، ولی وقتی از آن مرحله پایین‌تر آمد لفظ می‌شود، صحیفه می‌شود آنجا که فرشته‌ها راه ندارند، آنجا لدنی است، علم لدنی یک علمی در قبال فقه و اصول و فلسفه و کلام و اینها نیست، همین علومی که در حوزه‌ها هست که ما در خدمتشان هستیم، همین علوم وقتی برود بالا، برو بالا، واسطه‌ای نباشد «لدی الله» باشد، می‌شود علم لدنی. این فقه را پیغمبر لدنی یاد گرفت، ما از فرمایشات آن حضرت حوزوی یاد می‌گیریم، آنجا جای لفظ نیست، جای کلمات نیست، آنجا جای فرشته‌ها هم نیست، ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ﴾ نیست، فرشته‌ها هم راه ندارند؛ اما از آن مرحله که پایین آمدند بله، ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ﴾ \* كِرَامٍ بَرَرَةٍ آنجا است که ﴿فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ﴾ است، ﴿مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ﴾ است.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. سوره نحل، آیه ۶.

۲. سوره زخرف، آیه ۳ و ۴.